

۴ - ای ایران تعریف تو از قوه بیان من خارج است علماء بزرگ و مستشرقین معروف در تعریف تو کتابها نوشته اند اگر چه بیرون بانو عشق و ورزید - چه سختیها بر خود گذراندی ^{برای دیدار تو رسید} - حالا یک قائد توانا در تزیین و ترقی تو کوشش است - ^{شکر خدا را} ^{شکر خدا را} ^{شکر خدا را} زنده و جانود آن ^{شکر خدا را} ^{شکر خدا را} ^{شکر خدا را} زنده باد شاهنشاه ایران رضاشاه پهلوی - زنده کننده ایران آزاد ^{شکر خدا را} ^{شکر خدا را} ^{شکر خدا را} شاهنشاه ایران رضاشاه پهلوی -

تعمیر گناه همه از بر اوست از ایران نویسنده

ماه دسامبر سنه ۱۹۳۸ ع

سراج النساء بیگم

بیانیه دانشجوین دانش سرای عالی طهران

دانشگاه عالی خوارزمشاه
دانشجویان سرای عالی
تاریخ ۱۳۵۷/۱۰/۱۰

باریدن برف چقدر دلغریب است. مثل برگ گل‌های سفید، یا قافله ای از تکه های پنبه که از آسمان به سوی زمین مسافرت می کند، زمین را مه سفید می پوشاند.

ای ایران، در صورتی که علمای بزرگ و مستشرقین معروف در تعریف تو کتابها نوشته اند، وصف تو از قوه بیان من خارج است. ادوارد پراون با تو معاشرت می ورزید. چه سختیها بر خود هموار کرد تا به دیدار تو رسید.

شکر خدا را که یک قائد توانا برای تزیین و ترقی تو می کوشد. همه کارها آسان شد. راهها منظم و خط آهن شرق و غرب ایران را به هم متصل نموده.

زنده باد شاهنشاه ایران، رضاشاه پهلوی، زنده کننده ایران و آزادبخش بانوان.

سخنرانی بانو صدیقه دولت آبادی در هنرستان دختران

روز پنجشنبه ۲۴ بهمن ماه ۱۳۱۹

در موضوع «نظم و ترتیب در زندگی»

منظم بودن یکی از اصول تربیت است.

ز انسان دانا پرازندگی
بود نظم و ترتیب در زندگی
عقیده دانشمندان بر این است کسی که نظم و ترتیب ندارد تربیتش ناقص است. تربیت صحیح انسان را به شاهراه سعادت هدایت می کند.
نویسندگان تربیت را مقدم بر تحصیل جا داده اند و می نویسند: «تربیت و تحصیل»

یکی از استادان اخلاق عادتش بر این بود که در موقع تدریس کلاس روی تخته می نوشت: «با آدم باتربیت و بی تحصیل می توان زندگی کرد اما با شخص بی تربیت با تحصیل نمی توان زندگی کرد.» آن استاد دانشمند این دو جمله را شعار کلاس خود قرار داده بود.

تصور کنید يك آدمی که بسیار کتابها خوانده و علمی فرا گرفته باشد، اگر از تربیت بی نصیب باشد، چقدر ناقص است. فرض کنید در يك خانه چند نفر با هم سکنی دارند و يك آدم عالم بی تربیت در میان آنها زندگی می کند. هر موقعی که میلش می کشد، بدون اجازه، به اطاق همسایه ها می رود و برای مدتهای زیاد وقت آنها را می گیرد و آن آدم تحصیل کرده به هیچ قانونی متبید نمی باشد. بالاخره مردم معاشر او از رفتارش خسته می شوند. اگر نتوانند او را خارج کنند خودشان خانه را به او واگذارده، خارج می شوند. و اما يك آدم بی تحصیل و باتربیت، که رعایت قوانین می کند، کاری به کار کسی ندارد، اوقات دیگران را محترم می شمارد، بدیهی است که همه کس به معاشرت او راضی و به بیسوادی او اهمیت نمی دهند.

ارتباط تربیت با نظم و ترتیب چیست؟

آدم منظم وقتش را تقسیم می کند و برای هر کار روزانه وقتی تعیین می نماید.

بکن وقت روز و شب خود سه بخش به هر بخش حتی که دارد ببخش
بیاسا و گردش کن و کار کن نه آزار بین و نه آزار کن
آدم منظم فقیر و غنی ندارد. وضع ظاهر او که منظم و مرتب بود در انظار مردم

احترام دارد.

اگر شما دو آدم را با هم ملاقات کنید که یکی لباس پاك و اطوزده، ولو اینکه پارچه اش کریاس یا جنس کم قیمت باشد، اما دوخت و برش عالی داشته، شکل لباس اندام او را زینت داده باشد، کفشهایش نظیف، گره کراواتش مرتب و نیز خودش مؤدب باشد؛ اما یکی دیگر لباسش کثیف، یقه کتش روغن ریخته، رنگ کفشش از گل و خاک نامعلوم، کت و شلوارش اطونزده، ولو آنکه پارچه لباسش از جنس گرانبه باشد، خودش نیز بی تربیت و به شما که رسید کلاه برنداشته، خنده های بیمورد بکند. به کدام يك از این دو احترام می گذارید و توجه می کنید؟ البته به اولی. بلکه میل دارید آن آدم مرتب و مؤدب به سخن گفتن آغاز کند. اگر حرف زد، کلام او بامعنی و طرز گفتارش متین بوده باشد تا شما به گفته های او گوش بدهید و همه را به خاطر بسپارید و شاید باز هم میل دارید او را بهتر بشنوید و بهتر بفهمید و پیش خودتان این جور آدم را با تربیت می دانید.

نظم و ترتیب در زندگی انسان را راحت نگاه می دارد. آدم منظم از وقتش استفاده می کند. برای هر چیز جای معینی دارد، تا هر وقت احتیاج به هرچه پیدا کرد، بدون تلف کردن وقت آن را توی دست خود بداند؛ نه مثل اغلب خانه ها که روزی چند ساعت وقتشان را به جستن دسته کلید می گذرانند. شخص منظم نیازمندیهای خودش را قبلاً تهیه می کند. يك شخص مرتب در اطاق یا در گنجی اش به هر چیزی جایی می دهد و حتی در تاریکی هم می تواند همان را بجوید. بنابراین البته از وقتش استفاده می کند و همان وقتی را که باید عقب این و آن بگذرد به کار دیگر می پردازد.

نیخشای به هر چیز يك جای بیش بنه هرچه داری تو در جای خویش شخص منظم همیشه پاکیزه است، چونکه برای رفتن حمام و شستشوی لباسش وقت معین دارد و در آن وقت کار خود را انجام می دهد. اگر وقتی لگی به لباس، کفش و یا دیوار خانه و اطاقش پدیدار شد، فوراً به نظافت آن می پردازد و کار امروز را به فردا و این ساعت را به ساعت دیگر محول نمی کند و دقایق عمرش را ذیقیمت می داند و از همه اوقاتش استفاده می کند.

این بود مختصری در اطراف نظم و ترتیب در زندگی که برای همه کس لازم است. حالا می خواهم از نظم و ترتیب خانها صحبت کنم که «عامل زندگی عقلانی هستند» و مخصوصاً در این مکان بیشتر روی سختم به دخترخانها است، زیرا که نظم و ترتیب را از کودکی در طی تربیتهای اولیه باید فرا بگیرند.

دوشیزگانی که در این سرای زندگی می کنند با دوشیزگانی که خارج از این

سرای هستند، از حیث تربیت باید برتری داشته باشند؛ چونکه اینها در پرتو عنایت اعلیحضرت همایون شاهنشاه پهلوی از تربیت و تحصیل بهره مندند. این دخترخانمها از هر ثانیه وقتشان باید استفاده کنند، آراسته کردن خودشان را به زیور تربیت و دانش از وظایف مهم خود بدانند. چه آراستگی از آن بهتر که فکر خودشان را با نور دانش روشن، عقلشان را در سایه زندگی راحت و عالی قوی، جسمشان را با فراهم بودن وسایل بهداری سالم نگاه بدارند.

این خانه کارخانه آدم سازی است. آن رادمردی که برومند شدن افراد ملت را در تربیت و ترقی زن دانست، آن قلب باشفقتی که نوپاوانگان مملکت را در این سرای با عظمت جا داد، مقصود مقدسش این است که دختران را به وظایف خود آشنا و بانوی سرای سعادتشان بنماید تا در آینده وجود آنها برای خود و جامعه مفید واقع شود. بنابراین به پاس حقشناسی و سپاسگزاری به آستان مقدس پدر تاجدارشان می بایستی به انجام وظیفه بکوشند و تکلیف آینده خود را در این دارالتربیه معین کنند و به خاطر بیاورند چه بسا دخترانی هستند که برای امرار روزانه معطلند و در زندگیهای خود به سختی عمر می گذرانند. این دختران که در مهد آسایش زندگی می کنند و با جامه عفت و عصمت عقل و دانش خود را می آریند، باید به این قبیل دخترها کمک بدهند. می سزد که وقتی دوره هنرستان را به پایان رسانیدند، دروس تحصیلکرده خود را به معرض نمایش بگذارند و با نهایت سادگی و بی آلابشی از معلومات خود استفاده کرده و استفاده بدهند. دخترانی که از این دارالتربیه خارج می شوند علاوه بر داشتن تربیت و تحصیلات علمی و عملی یک رشته هم صفات پسندیده در بر خواهند داشت تا خود سرمشق دیگران بشوند. سرمنشأ تمام صفات خوب «عزت نفس است». عزت نفس است که انسان را درست قول می کند:

جوآنمرد فرزانه باشد کسی	که فعلش صحیح است و قولش درست
بود مرد بدقول چون خانه ای	که دیوار آن است از پایه سست
به میدان مردی و مردانگی	درستی قول است شرط نخست

کسی که عزت نفس داشته باشد هرگز دروغ نمی گوید و ترسناک است از اینکه وقتی دروغ او معلوم شود و سرافکننده گردد. آدم باعزت نفس حسود نمی شود، چونکه صفت حسد انسان را پست فطرت می کند.

حسد بر کسی می نبرد در جهان که باشد حسد آفت جسم و جان
 شخص عزت نفس طلب بدخواه کسی نمی شود، چونکه می داند دست مکافات
 زمانه قوی است و اگر برای کسی بد خواست حتماً برای او بد خواهند خواست. آدم
 باعزت نفس به کسی آزار نمی دهد، زیرا که اذیت کردن از شرافتمندی دور است.

شخص شرافتمند درستکار می باشد و راستی را شعار خود می داند.
 چو با راستی آشنایی نمودم بدیدم مر او را یکی یار جانی
 بکنهش چو برخوردی می بدیدم حقیقت بود شاهد جاودانی
 یکی از صفات نیک قناعت است. شخص قانع توانایی دارد. سعدی می فرماید:
 قناعت توانگر کند مرد را. آدم قانع غنی است و هیچوقت دست احتیاج پیش کسی
 دراز نمی کند و سربار کسی نمی شود.

یکی از وظایف مهم خانمها صرفه جویی است. خانم صرفه جو به کارهای خیر
 می پردازد، یعنی فرصت دارد که در سایه صرفه جویی برای خیرات پس انداز کند و
 به مردمان فقیر کمک نماید. شخص صرفه جو بدون زحمت ثروتمند می شود و زندگی
 باوسعت پیدا می کند.

خانمها طبیعتاً باسلیقه هستند و بروز سلیقه یکی از مشخصات بانوان است.
 دخترخانمها سلیقه را باید در وجود خودشان پرورش دهند، چونکه یک خانم باسلیقه با
 خرج کم می تواند زندگی را باشکوه و جلال جلوه دهد. خانم باسلیقه با پارچه های
 ارزان لباس قشنگ برای خود و اهل خانه اش تهیه می کند. خانم سلیقه دار غذاهای
 خوب و کم خرج و خوشمزه مهیا می نماید. اطاقش را مرتب و نظیف نگاه می دارد.
 صحن خانه اش را بدون گلکاری نمی گذارد. چراغ اطاق یک خانم باسلیقه بدون آباژور
 روشن نمی شود و با کاغذ می تواند آباژور قشنگی ترتیب دهد که هم برای بهداری
 چشمها مفید باشد و هم بر زیبایی چراغ بیفزاید.

یک خانم باسلیقه و منظم صبح صبحانه را مرتب می کند و به اهل خانه می
 دهد؛ بعد به ترتیب غذای ظهر می پردازد و قبل از ظهر از منزل بیرون نمی رود مگر
 آنکه احتیاج مبرم داشته باشد. نهار ظهر را که آماده کرد، به تهیه شام شب می
 پردازد و دید و بازدید و گردش را برای عصر و اول شب می گذارد. البته یک خانم
 منظم لباسش را خودش می دوزد و برای این کار در هفته چند ساعت وقت تعیین می
 کند. یک خانم مرتب رفوی جوراب و بافتنیها را برای یکی دو ساعت وقت بعد از شام
 می گذارد، بدیهی است که بعد از غذا بلافاصله نمی خوابد. با این وصف، اگر کمی
 عمیق شویم، تصدیق می کنیم که نظم و ترتیب، قناعت و صرفه جویی و سلیقه با هم
 یک زندگی کوچک بی سرمایه را مستغنی و سرمایه دار می کند و عامل این طور
 زندگی دخترخانمها می باشند که بعد از طی مراحل تحصیلی شان با داشتن نعمت
 تربیت مسبب زندگانی سعادتمندانه می شوند و اگر خدای نخواستند نظم و ترتیب
 نداشته باشند تربیتشان ناقص است و با تربیت کوتاه، پایه تحصیل هر قدر بلند باشد،
 به مقامات عالی نخواهند رسید و پسند آریاب دانش و بینش نخواهند بود.

حکایت دختری را شنیدم که در دامن مادر عاقلی تربیت شده بود، اما به رسم قدیم او را در سن کودکی به مرد بی بضاعتی شوهر دادند. دو سه روزی که از عروسی او گذشت دیده بودند که این عروس کوچولو در اطاق خودش متصل خم می شود و چیزی از زمین برمی دارد. از او پرسیدند چه می کنی؟ گفته بود چون از جاروب کردن روفرشبهامان پاره می شود، آشغالهای روی فرش را جمع می کنم. این خانم صاحب اولاد زیاد شد، اما همه آنها در سایه مراقبت و نظم و ترتیب این مادر ثروتمند شدند و مکتب سرشاری نصیب خانواده او گشت. امیدوارم از گفته های من خسته نشده باشید و این وقت کوتاه شیرین و عرایض مرا به خاطر نگاهدارید. و من با احساسات قلبی سعادت و سلامت دانش آموزان را در زیر سایه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه پدر تاجدارشان آرزومندم.

اخلاق - درس اول -

یکشنبه ۱۸-۱۲-۱۹

در کلاس پرستاری بنگاه حمایت مادران و نوزادان و بینوایان

آنچه به سهم من در تدریس این کلاس تعیین شده، گمان می کنم، «درس اخلاق» است. اخلاق يك دوره دارد که بر آن ابتدایی و انتهایی قائل نشده اند. علم اخلاق یکی از علوم است که در موضوع آن کتابها نوشته شده و استادان عالی مقام روی این موضوع بحثها کرده اند. به طور خلاصه و مقدمه خدمت خانمها عرض می کنم که علم اخلاق يك جا و مقام بلندی در میان علوم دارد؛ چونکه برای تحصیل هر کدام از علوم و فنون علم اخلاق يك عامل بزرگ و مدخلیت تام دارد. اگر بخواهند يك کاسب عادی بشوند یا يك تاجر معتبر، با نداشتن اخلاق از کسب خود استفاده نمی توانند بکنند. اگر يك خدمتگزار ساده یا يك کارمند عالی رتبه باشند، بدون اخلاق ممکن نیست رضایت مافوق خود را به دست آرند.

مخصوصاً در فن طب، طبابت و بهداشت، اخلاق يك عامل مهم می باشد؛ زیرا که سروکارشان با مرضا، مردمان خسته و اشخاص بی حوصله است. شاید در میان

آنها کسانی یافت می شوند که از زندگی مایوس و بسیار احتیاج دارند که مصاحبین خود مردمان فرشته خصالی باشند.

اخلاق که به فرانسه مرال می گویند در سایه تربیت صحیح پرورش می یابد. اگر از کسی بد اخلاقی سر زد بدون گفتگو تربیتش ناقص است. اگر کسی فقط خوش صحبت و خنده رو باشد و صفات و رفتار دیگرش نامطبوع، آن را نمی شود خوش اخلاق دانست. چه فاسد اخلاقها هستند که تمام وقت می خندند و بسیار خوش زبان و تملق گو می باشند، و به عکس، چه کسانی هستند که ظاهراً متملق و اهل صحبت و خنده هستند، اما مجسمه اخلاق نیکو هستند.

اخلاق دو قسم است: یکی اخلاق عمومی یعنی برای تماس با مردم و معاشرت عمومی، هر فردی محتاج به آموختن و به کار بردن اخلاق نیکو است.

یکی هم اخلاق خصوصی است. یعنی هر فنی و هر حرفه ای محتاج به یک نوع نیک اخلاقی است. مثلاً: بنده معلم هستم باید دارای اخلاق معلمی باشم. فلان شخص طبیب است و احتیاج به داشتن اخلاق طبابت است. دیگری تاجر است و باید اخلاق تجارت را به کار بزند، الی آخر. حالا در این کلاس که فن مقدس پرستاری را فرا می گیرند چه احتیاجی دارند؟ به علاوه از داشتن اخلاق نیک عمومی، چون که حشرشان با طبقات مختلف می باشد، یک اخلاق و صفات مخصوصی باید دارا باشند که شاید در میان تمام افراد اهمیت داشتن این طور صفات و اخلاق فقط برای پرستار منحصر می باشد.

من هنوز از ترتیب این کلاس به خوبی آگاه نیستم و لازم است تحقیق کنم که چند مدت دوره کلاس به طول می انجامد. چونکه آرزو دارم از درسی که تدریس می کنم نتیجه مطلوب حاصل بشود. پس از آنکه معلوم شد که چند درس باید داده شود، با ضیق وقتی که دارم، دروسی که به سهم من است مرتب می کنم تا یک دوره اخلاق را، ولو مختصر باشد، به عرض خانمها رسانده باشم.

امروز را بطور مقدمه عرض می کنم:

انسان عاقل وقتی راهی در پیش گرفت قبل از هر کار از خودش می پرسد: من به کجا می روم؟ نقطه منظورم چیست و کارم به کجا منتهی می شود؟

۱- اول شرط رسیدن به مقصود تصمیم داشتن است و با اراده کامل قدم در جاده گذاردن. تردید را باید دور انداخت و خود را آماده کار کرد.

۲- شرط دوم جمع آوری حواس است. مثلاً: تصمیم مرا از خانه ام بیرون آورد، اما باید بدانم به کجا می روم و برای چه مقصود راه می پیمایم، و فراموش نکنم که منظور اصلی آمدن به این کلاس است و گفتن یک درس بخصوصی که بالاخره نتیجه

مفید برای شنوندگان داشته باشد. در اینجا پای وجدان را به میان بکشیم و ببینیم در چنته خود چه دارم. آیا یادداشتهایی کرده ام که خودم و دیگران معطل نمائیم و وقت ذقیمت دانش آموزان را تلف نکنم و این خدمت مهم را بطور شایسته انجام بدهم؟ از خودم پرسش کنم آیا در من آن استعداد و آن لیاقت هست؟ می دانم بتوانم به دیگران بدهم؟ و غیره.

حالا می خواهم تفکیک کنم [در اصل: خودم] کار خودم را با کار شما خانمها. اگر بفرض من يك آدم بی فکری بودم، وقت شما را تلف کردم، باوجودی که از نقطه نظر اخلاق پیش فکر من تلف کردن وقت محصل خود يك گناه غیر قابل عفو است، تلف کردن وقت را اگر در مقابل تلف کردن جان بگذاریم، گناهی بسیار کوچک است. بنابراین شما خانمها که با میل خود قدم در راه آموختن علم پرستاری گذاشتید، تا چه اندازه باید دقیق باشید؛ بلکه هر آن باید از خودتان پرسش کنید آیا من برای انجام این خدمت آماده ام؟ آیا وظیفه وجدانی من چه قدر مهم خواهد بود؟

امروز که شاگرد دانشپایه پرستاری هستید، يك مرحله بسیار کوتاهی را دارید طی می کنید. شما باید بدانید اگر حالا شبی یکساعت یا دو ساعت برای تمرین دروس تان وقت می گذارید، آن وقتی که در مقابل تخت مریض سخت نشسته اید، شب تا صبح تان را باید به او بدهید. آن مریضی که مثل يك طفل معصوم در دست شما است حق حیات در دنیا دارد و شما مسئول جان او هستید.

يك پرستار یعنی يك فرشته رحمت. يك پرستار یعنی يك آدم شرافتمند. يك پرستار در مقابل وظیفه باید جوانی، آرزو، حتی جان خود را فراموش کند. يك پرستار عقل، دانش، هوش و فعالیت خودش را باید به کار بیندازد و استقامت کند تا اول وجدان خودش را راضی و دوم پزشك دانشمند سردستور خودش را خوشحال کند.

آن وقتی که در کلاس پرستاری در پاریس تحصیل می کردم، هر درسی که راجع به این موضوع داشتیم استادان سه ربع ساعت در خصوص موضوع درس می دادند و يك ربع ساعت راجع به اخلاق پرستاری صحبت می کردند.

پرفسور «شامار» می فرمود:

اهمیت کار پرستار دو برابر کار پزشك است، چونکه زحمت پزشك تا آنجایی است که مرض را تشخیص بدهد، وقتی که تشخیص داده شد، دستور مرتب است. اما این دستور را کی باید عملی کند؟

پرستار. دکتر نوشت داروی سینه در هر ساعت يك قاشق چایخوری. دوی مالبدنی فرضاً روزی يك مرتبه. پرستار بی حواس یا بی فکر دوی خوراکی را به

عوض قاشق های چایخوری قاشق سوپخوری استعمال کرد و دوی مالیدنی را روزی سه دفعه مالید و پوست بدن مریض بیچاره را زخم کرد و درد دیگر روی درد او گذارد. دوی زیادی به عوض نوشدارو در مزاج او اثر زهر داد و مریضی که خودش را با اطمینان کامل به دست پرستار دیپلمه تحصیل کرده داد از بین رفت. آنوقت حال و روزگار پرستار چگونه است؟ وجدان او با او چه می کند؟ برعکس پرستار دانشمند، با فکر و با تجربه، در بالین مریض در سایه استقامت مزاج، روح و فکر مانند شیرینی می ماند که به پیشه خود استیلا دارد. در مقابل مریض هر آن نقش تازه ای به کار می برد. اگر مریض دردناک است با روی گشاده یا زبان ساده و بیان کوتاه و شیرین او را تسلی می دهد و مشغول می کند.

اگر مریض کج خلق و بی حوصله است، پرستار در عوض خونسرد و بردبار است. یک پرستار یک قاضی است و همیشه باید ساعات اوقات بیماری اشخاص را دو برابر طولانی تر تصور کند. بلکه، یکساعت دردمند به قدر دو ساعت طویل است و به هر نحوی است باید شریک رنج مریض شد. اخلاق پسندیده و حوصله بی منتهای پرستار باعث تسکین خاطر مریض می شود. اگر شور و آشوبی دارد در مقابل تحمل و بردباری پرستار خجل می شود و قهراً بردباری پیشه می کند و خود برای مریض یک درجه تخفیف در مرض حاصل می شود، زیرا که بیتابی و بی طاقتی کردن و داد و فریاد بر ضعف مریض می افزاید.

بنابراین در بهداری بیمار رل بزرگتر را پرستار بازی می کند و به همین جهت است که پرستاری را در عالم طب به عهده بانوان گذاردند. برای اینکه خسته تان نکرده باشم یک گزارش کوچکی از آنچه که خودم دیدم به عرض تان می رسانم:

وقتی که افتخار تحصیل این [فن] را داشتم چندین بار برای استاز به مریضخانه ها رفتم. اجباری نبود که شب را در مریضخانه بمانم، چونکه من مستقیماً علم پرستاری تحصیل نمی کردم، بلکه در ضمن تحصیل بهداشت عمومی و بهداشت خانواده رفتن به مریضخانه ها و نشستن در جلسه سخنرانی پزشکان و دیدن طرز پرستاری بیماران اجباری بود. اما من چون ذوق زیادی به فرا گرفتن این فن داشتم به میل خودم پست شب را برای پرستاری اطفال مریض قبول می کردم. در ابتدا کمک پرستار بودم و بعد از آنکه از من اطمینان حاصل کرد و دید خیلی دقیقم، اطفالی که امراض مسری داشتند، مثل مخمک و سرخک، پست پرستاری شب آنها را به من می داد. شبی من به بالین یک دختر چهارساله ای که مخمک داشت می گذراندم. در یک عمارت، پشت راهرو اطاق من، یک زن مریض بود که سه روز پیش شکمش را عمل کرده بودند. امشب هم باید پرستار تا صبح به بالین او کشیک بدهد تا از خطر نجات

یابد. اما خانم پرستار او مریض را ول کرده بود، رفته بود دنبال خیال خودش. من صدای مریض بیچاره را می شنیدم که پرستار را صدا می زد. مکرر در مکرر این صدا را شنیدم تا بالاخره صدای او ضعیف شد و از پیخ حلق می گفت مردم به دادم برسید. البته من حق نداشتم به اطاق او بروم، اما ضعف و بیچارگی [او] به من جرأت داد. رفتم جلو اطاق او و دیدم طوری چراغ سوخته شده و گاز متصل جاری است. این مریضخانه از آن مریضخانه های قدیمی و روشنائی آن با گاز بود. هر چه گوش دادم، صدای مریض را نشنیدم. بی اختیار روپوش خودم را کندم و روپوش پرستار یا پزشک روی میخ بود پوشیدم و رفتم پیخ گاز را بستم و دیدم هوای اطاق به قدری بد شده که من نفسم تنگ شد. خوشبختانه اطاق نوکر را می دانستم. رفتم او را بیدار کردم و قضیه را گفتم و او را از اطاق بیرون کشیدم و نزد پزشک شب فرستادم و خودم به منزل برگشتم. آن شب تا صبح دکتر به بالین آن زن زحمت کشیدند و انژکسیونها به او زدند تا جان رفته او را برگرداندند و فردا صبح آن پرستار را برای همیشه از شغلش مستعفا کردند و وقتی پی بردند که بیداری و دقت من سبب اطلاع آنها شد قدردانی کتبی و شفاهی از من کردند. مقصودم اینست که پرستار هرگز نباید از مریض غفلت کند، چونکه ما از حوادث بی خبریم. من هنوز نمی دانم ترتیب تدریس در این کلاس چیست و چند درس در چند مدت باید بدهم. از آقای دکتر نفیسی پرسش می کنم. در موضوع اخلاق، مخصوصاً اخلاق پرستاری [در اصل: معلمی] یک ترتیبی فراهم داد که دوره آن را تا پایان کلاس به عرض خانمها رسانده باشم.

در کلاس تدریس شد. امضا

درس اخلاق در کلاس پرستاری بنگاه مادران

شنبه ۲۳ فروردین ۲۰، ساعت چهارونیم بعد از ظهر

چنانچه در جلسه پیش وعده دادم درس این هفته از نقطه نظر اخلاق نظم و ترتیب در زندگی شخصی و اجتماعی:

- منظم بودن یکی از اصول تربیت است.
- عقیده دانشمندان بر این است کسی که نظم و ترتیب ندارد تربیتش ناقص است.

- تربیت صحیح انسان را به شاهراه سعادت هدایت می کند.
 زنانان دانا برازندگی بود نظم و ترتیب در زندگی
 - یکی از دانشمندان می فرماید: اینکه می گویند «علم و تربیت» غلط است
 و باید بگویند «تربیت و تحصیل».

یکی از پروفیسورهای اخلاق عادتش بر این بود هنگام شروع به درس روی تخته
 می نوشت:
 «با آدم با تربیت و بی علم می شود زندگی کرد، اما با شخص عالم بی تربیت
 نمی توان زندگی کرد.»

این مرد بزرگ این دو جمله را شعار کلاس خودش قرار داده بود.
 - تصور کنید آدمی که بسیار کتابها خوانده و علمی فرا گرفته است، اگر از
 تربیت بی نصیب باشد و رعایت قوانین را نکند و با مردم آنچه معمول آداب و رسوم
 است رفتار نکند، آیا کسی دور و بر او می آید و می ماند تا آنکه او بتواند از علم
 خود به دیگران بهره دهد؟ نه. هرگز!

مثلاً يك آدم عالم ولی بی تربیت و بی نظم و ترتیب با يك چند مردمان منظم و
 تربیت شده در يك خانه منزل دارند. آن شخص نامنظم هر ساعتی که میلش می کشد
 به اطاق دیگران می رود، تا هر وقت میل دارد می نشیند و رعایت وقت را نمی کند.
 به هیچ قانونی پابست نیست. خودش از غروب تا ساعت ده می خوابد و موقع خواب
 و راحتی مردم مزاحم آنها می شود. تصور می کنید چند مدت مردم می توانند تحمل
 کنند؟ البته زود خسته می شوند و اگر نتوانند او را بیرون کنند، خودشان خانه را به
 او واگذار کرده، می روند. اما يك آدم با تربیت و بی تحصیل که رعایت قوانین می
 کند و کاری به کار کسی ندارد و اوقات دیگران را محترم می شمارد، مسلم است که
 هر کس به معاشرت با او راضی [است] و به بیسوادی او اهمیت نمی دهد.

- چون دانشپایه ما فن مقدس پرستاری را فرا گرفتن است، من موظفم که هر
 قسمت اخلاق را مربوط به کار خودمان بکنم. وقتی برای زندگی عادی ترتیب و نظم
 اهمیت داشته باشد، برای زندگی پرستاری که طرف معاشرت مریض است، مریضخانه
 است و دکتر است و دوا و اوقات پرستاری مریض و دادن دوا و غیره چقدر اهمیت
 خواهد داشت؟

- يك پرستار با ترتیب و منظم وقتش را تقسیم می کند و برای هر کار روزانه
 اش وقت معین می گذارد و صفحه را جدول می کشد. در ردیف اول قسمت ساعات
 پرستاری خود را ثبت می کند، چونکه این وقت مال خودش نیست و انسان با تربیت و
 منظم اول باید حق دیگران را ادا کند. خاصه که دیگری مریض و خسته باشد و در

مقابل وظیفه اداری و وجدانی واقع شده باشد. بعد به قسمت خواب و خوراک خود وقت معین می دهد. سپس برای کارهای شخصی وقت تعیین می کند و در هر حال برای گردش و هواگیری، ولو روزی يك ساعت باشد، وقت می گذارد؛ چونکه اگر خواب، خوراک و گردش نباشد انجام وظیفه نمی تواند بکند. بالاخره، زندگی نامنظم انسان [را]، هر قدر قوی باشد، بعد از چندی کار کردن از پا در می آورد.

شاعر دانشمند می گوید:

بکن وقت روز و شب خود سه بخش به هر بخش حتی که دارد به بخش

پیاسا و گردش کن و کار کن نه آزار بین و نه آزار کن

- آدم منظم غنی و فقیر ندارد. وضع ظاهرش که منظم و مرتب باشد در انظار

محترم است. اگر که آدم یکی منظم و مرتب و پاک و تمیز باشد، ولو لباس کرباس در بر داشته باشد، و یکی نامنظم، یقه کشیف، لباس بی اتو، مو ژولیده، ولو اینکه از گرانقیمت ترین پارچه ملبس باشد، در نظر اول به کدام يك از این دو بیشتر اهمیت می دهید؟ البته به اولی. اگر هر دو بخواهند سخن گویند، یکی بی ربط دهن باز کند و نداند چه می خواهد بگوید و دیگری مرتب سخن گفتن آغاز کند و حرفش را قبلاً فکر کرده باشد، بدیهی است به صحبت آدم مرتب گوش می دهید و به علاوه چون حرفش فهمیده می شود، اثر به حرف او می دهید.

- فرض کنید این مثل درباره پرستار مورد پیدا کند. پرستاری که لباس پاک و

اتو کرده و مرتب دارد، یقه تمیز استعمال کرده و بند کمرش مرتب بسته و کفش بی پاشنه و جوراب سفید دارد و ساعت دستش ظریف و درست کار می کند و درجه تب خود را در جلدی جا داده و به موقع تب مریض را می گیرد و به وقت دواي مریض را می دهد. به هنگام خود مریض را حمام می کند و به وقت خواب بستر مریضش را مرتب می کند و غیره، بهتر مریض به او گوش می دهد و دوستش دارد، از او اطاعت می کند؟ یا يك پرستاری که لباس کشیف دارد و کفش پاشنه بلند می پوشد و هر وقت به اطاق مریض می رود گوش او را از صدای پای خودش خسته می کند و موقع گرفتن تب مریض نمی داند تب گیرش کجاست. ساعت ندارد تا ضربان نبض و قلب مریض را بشمارد و یا اگر دارد ساعتش کار نمی کند، بند کمرش آویزان است و یقه اش چرك است و موی سرش نامرتب است و آنقدر نشسته است که بو می دهد و چون به مریض نزدیک می شود از بوی کثافتش مریض بیچاره متنفر است؟ البته به پرستار منظم و مرتب.

- نظم و ترتیب در زندگی انسان را راحت نگاه می دارد. آدم منظم از وقتش

استفاده می کند و هر اندازه کار زیاد داشته باشد باز هم می تواند صرفه وقت کند و

برای کارهای شخصی از وقتش زیاد می آورد.
- آدم منظم و مرتب می تواند به کارهای خیریه کمک کند و برای خدا هم کار کند.

- یکی از خصایص اشخاص منظم و مرتب این است که برای هر چیز در زندگی جای معینی بدهند، تا هر وقت در اطاق یا در گنجینه اش به چیزی احتیاج پیدا کرد، بدون اتلاف وقت آن را برداشته، مصرف کند و آن وقتی را که باید عقب این و آن بگذرد، به کار دیگر پردازد.

نبخشای به هر چیز يك جای بیش بنه هر چه داری تو بر جای خویش
- شخص منظم همیشه پاکیزه است چونکه اگر به لباس و کفش و کلاه او لگی پیدا شد، فوراً آن را پاک می کند و کار این ساعت به وقت دیگر نمی اندازد.
- آدم مرتب دقایق عمرش را مفتنم می شمارد و از تمام وقتش استفاده می کند.

- در جا قسمتی دادن به هر چیز، شناختن وقت، نظافت لباس و آنچه عرض کردم، پرستار بیشتر از مردم عادی باید توجه و دقت داشته باشد؛ چه در خانه و چه در مریضخانه یا خانه بیماران. چونکه، همانطوری که عرض کردم، مردمان عادی، خوب یا بد اگر بکنند، ضرر و نفعش به خودشان وارد می شود و یا اگر به دیگران هم برسد باز اینقدر مهم نیست، تا آنکه طرف آدم مریض باشد. سروکار داشتن با مریض بازی کردن با جان مردم است. یعنی ممکن است بی مبالاتی يك پرستار جانی را از میان ببرد. مثلاً مریض را باید فوراً انژکسیون زد. اگر نزنند ضعف یا علت دیگر او را از بین می برد. اما يك خانم پرستار بسیار عالم ولی بی نظم و ترتیب و بی قید، انژکسیونش جای معین نداشته باشد، یا ظرف جوشاندن سرنج را نداند کجا گذارده است، یا شیشه الكلش جای مرتب ندارد، یا آنکه قوطی کبریت را گم کرده است، تا می خواهد این وسایل را فراهم کند، مریض بیچاره جان به جان آفرین داده است.

- اما اگر پرستار دقیق، وجدانی، مرتب، و مقید باشد که هرچه را به جای خود بگذارد، بفرض در تاریکی شب به چیزی احتیاج پیدا کند و وسایل چراغ نباشد (مثلاً چراغ برق خراب باشد) فوراً دست دراز می کند و کبریت را می جوید و شمعی که همیشه احتیاطاً در گنجینه خود دارد روشن می کند و هرچه بخواهد همه پابرجا بوده، برمی دارد و فوری انژکسیون یا عمل دیگر که لازم است برای مریض انجام می دهد.

- آدم منظم درست قول می شود، چونکه رفتار مرتب و گفتار مرتب توأم اند. باز برای تفریح فکر خانمها چند شعر برای درستی قول یادداشت کردم که بخوانم:

جوآنرد فرزانه باشد کسی
 بود شخص بدقول چون خانه ای
 که فعلش صحیح است و قولش درست
 که دیوار آن است از پایه سست
 به میدان مردی و مردانگی
 درستی قول است شرط نخست

- مخصوصاً پرستار باید در درستی قول، همانطوری که در درستی عمل دقیق است، دقیق باشد؛ چونکه او طرف اطمینان طبیب و مریض هر دو است. اگر به قول خودش احترام ندهد، کدام يك از این دو می توانند به قول او اطمینان داشته باشند؟ اگر مریض پرسید چه وقت به من غذا می دهید و شما گفتید يك ساعت دیگر، بدانید که آن يك ساعت برای مریض ضعیف البته يك وقت ممتدی است و سر وقت باید به او غذا برسانید و اگر برحسب اتفاق غذا بدست نیامد، در همان وقت با اجازه طبیب خوراکی مناسب حال او برسانید و اگر خلف وعده کردید، علاوه بر آنکه مریض را منتظر گذاردید، پیش او بدقول می شوید و بدقولی پرستار سبب مایوسی مریض از او می شود و می گوید چطور اطمینان داشته باشم که در پرستاری من و دادن دواهای من بدقولی نکند و مسامحه ننماید و این رویه تزلزل خاطر در مریض تولید می کند و خود از انصاف دور است.

- يك پرستار باید راستگو باشد، ولی در مورد مریض البته نمی شود همیشه و در همه جا راست بگوید. مثلاً مریضی مرض خطرناکی دارد و پرستار مطلع است، البته نباید حقیقت را به مریض بگوید و باید مدبّر باشد و در همه مواقع آنچه صلاح است گفته شود.

- ولی در مقابل دکتر يك پرستار یعنی يك آدم باوجدان راستگو. اگر خطا هم کرده باشد، باید راست بگوید و اگر غفلت کرده باشد، باید اذعان به غفلت خود کند تا طبیب گمراه نشود و در هر حال با چشم باز برای علاج دستور بدهد. راستگویی خود یکی از خصایص اخلاقی اشخاص منظم و مرتب است، زیرا که آدم منظم و مرتب کارش درست است؛ از چه می ترسد که دروغ بگوید؟ آنچه دیده شده، اشخاص جبون و نادرستکار دروغگو می شوند. دروغگویی از ترس ناشی می شود.
 برای دفعه آینده از نظافت و شجاعت صحبت خواهم کرد.

درس اخلاق از نقطه نظر نظافت و شجاعت

نظافت با سلامت مزاج توأم و از همین رو یکی از رکن معظم ادیان بخصوص دین زرتشت و دین مسیح و دین اسلام است. در احکام حضرت زرتشت خوبی و بدی را در نظر گرفته و خوبیها را از خدا دانسته و بدیها به اهریمن نسبت داده و پاکی را از خدا و کشتاکار را اهریمن گفته است.

در احکام حضرت عیسی (که بیش از ده حکم نداشته) به نظافت بسیار اهمیت داده است، حتی حضرت مسیح نظافت را خودش در میان شاگردانش عملی می کرده است. در اخبار هست که حضرت عیسی موقع شام و نهار دستهای خودش را می شسته و دستهای شاگردانش را هم می شسته است. و البته تا این اندازه اصرار به نظافت از طرف اولیاء الله ثابت می کند که نظافت با زندگی بشر تماس فوق العاده دارد و در سایه نظافت انسان سلامت زیست می کند و از کشتاکاری هزار گونه خطر تولید می شود.

حضرت رسول به قدری دستور نظافت داده است که حد ندارد. اگر کتاب شرعیات را ملاحظه کنید خواهید دید که سراسر احکام در خصوص نظافت نوشته شده است. مثلاً قَضِیَةُ غُسل، وضو، نماز. چند دفعه در روز و هر دفعه تجدید وضو، تمام برای اصل نظافت بوده است. قصه آب حمام و آب خوردن که می فرماید اگر رنگ، طعم و بوی آب عوض شود، به علاوه از آنکه برای خوردن خوب نیست، وضو گرفتن و غُسل کردن در آن آب جایز نیست. نجس بودن سگ یکی از مسائل مهم حفظ الصحه و مربوط به نظافت است. در یکی از کتابهای تاریخ خواندم وقتی حضرت رسول در میان قبایل عرب برای ارشاد به دین اسلام گردش می فرمود، دید اکثر مردم مبتلا به زخم دهن هستند و در میان آنها بعضی خانواده ها دندان و دهنشان سلامت است. آنهایی که سلامت اند کسانی هستند که سگ ندارند و کسانی که مریض اند سگهای قوی هیکل دارند و با سگها هم کاسه هستند. در همان ظرفی که خود غذا می کنند به سگها خوراک می دهند.

- حکایت مادرم در چادرنشینها و کوچک شدن لوگ [؟] و شستن ظرف سگ و آفتاب گذاردن.

این مقدمه را عرض کردم تا اینکه پی به اهمیت موضوع نظافت بهتر برده شود.

زندگی و دنیا چرك است و بنابراین همیشه محتاج به نظافت هستیم. چطور دنیا چرك است؟ خودتان بهتر می دانید. يك چیزی را در يك گوشه بگذارید و هیچ مورد استعمال نشود. اگر فلز باشد زنگ می گیرد، اگر پارچه باشد چرك می شود، اگر بلور باشد گرد و خاك و تار عنكبوت آن را می پوشاند. بدن انسان خود به خود چرك می شود. تا وقتی که پی به میکروب نبرده بودند، چرك و جراحت و ناپاکیها سبب اتلاف نفوس می شد و کسی به علت آن آگاه نمی شد. تا اینکه پاستور، آن مرد بزرگوار نامی، پی به این مطلب برد و تا ابد به گردن بشر حق بزرگی گذاشت. میکروب همین ذیروح موذی است. بعضیها را عقیده بر این می باشد که «جن» همان جنس نامرئی یعنی نادیدنی و پرزحمتی را که در قرآن ذکر کرده اند و هزاران داستانهای موهوم مردم نسبت به آن می دهند، مقصود از جن همان میکروب بوده است. چونکه البته شنیده اید می گویند جن در جاهای مرطوبی و زیرزمینهای تاریک و در آشپزخانه ها و مستراحها بیشتر وجود دارد. به خوبی می شود حدس زد که شاید این مطلب تشبیه جن به میکروب خیلی دور از حقیقت نباشد. زیرا که در جاهای دور از آفتاب وجود میکروب زیاد و تولید آن بسیار است. می گویند جن زیر پای شما است و شما او را نمی بینید. میکروب هم دیدنی نیست مگر با میکروسکوپ. شکر خدا را که در مملکت ما يك كمك بزرگ آفتاب است و اگر آفتاب نبود، با این کشفکارها که می شود، هزاران بار تلفات ما زیادتر بود. شاید جانی از شر وجود این حیوان ذره بینی محفوظ نمی ماند.

دروس اخلاق هر يك از قسمت‌هایش برای خود مباحثی جداگانه دارد، ولی به هم مربوط اند. حالا می خواهم ارتباط نظافت را با نظم و ترتیب برایتان شرح بدهم: آدم منظم از هیچ جای خانه اش بیخبر نیست. اگر زیرزمین مرطوبی دارد یا آشپزخانه اش آفتابگیر نیست، مراقب نظافت آن مکانها است. مستراح را تمیز و بی بو نگاه می دارد. شست و شوی لباس و اسباب تختخواب یا رختخواب او موقع معین دارد و بالطبع همه چیز نظیف است. لازم نیست به طول کلام پردازم. يك ارتباط مهم دیگر نظافت با این کلاس دارد که آن را موظفم گوشزد کنم و شاید اهمیت رعایت نظافت آنقدری که برای دانش آموزان این کلاس مهم است برای دیگر مردم مهم نیست. چونکه شما با مرضا تماس دارید، با چرك و خون و امراض مسری روبرو می شوید. برای حفظ سلامت خودتان و کسانی که به دست شما سپرده می شوند، اگر کوچکترین بی احتیاطی بکنید ممکن است قتل نفس به دست شما واقع شود یا آنکه از نداشتن نظافت برای همیشه سلامت مزاجتان را گم کنید. مثلاً انسان وقتی عادت به تمیزی کرد، هر وقت دستش نامتیز شد فوراً می شوید؛ یا آنکه ضد عفونی می کند و

هرگز يك آدم منظم و تمیز این کار مهم را به تعویق [نمی اندازد]. در این حال اگر دستش را به زبانش زد، یا چشم او خارش کرد، یا فوراً باید مریض را انژکسیون کند، زیاد عیب ندارد. می تواند با شستن دست با صابون کار خود را انجام دهد. ولی اگر دستش آلوده جراحی بود و چشمش خارانند، يك موضع حساس و پریهای بدن خود را ممکن است در اثر بی مبالاتی از دست بدهد. یا آنکه در عوض داروی شفا دهنده يك میکروب یا يك کشافتی در خون مریض بکند. پس نظافت و عادت گرفتن به تمیزی یکی از واجبات است برای هر کس، مخصوصاً پرستار. در سایه تمیزی دائمی فکر انسان راحت و کارش آسان می شود و همیشه برای همه کار آماده است و محبوب خدا و خلق.

وقتی که درس حفظ الصحه می خواندیم، «اگزامپلها» مثلهایی پروفیسور می گفت که حقیقتاً انسان مبهوت می شد و این مثلها را با نقشه و ذره بین نشان می داد و مدلل می کرد. مثلاً زن جوان قشنگی را نشان می داد که از صورت او يك تکه گوشت زیادی خارج شده بود. آنوقت میکروب زخمی [را] که در ابتدا به بدن خانم عارض شده بود، نشان می داد. میکروب سفلیس، که بعد در اثر بی مبالاتی داخل زخم شده بود، نشان داد. جمع شدن این دو میکروب را با هم در عکس معلوم ساخت که در اثر این اختلاط و امتزاج يك مرض دیگر که گوشت زیادی باشد حاصل شد و آن گوشت به قدری بدترکیب و بزرگ شده بود که چشم خانم را گرفته بود و اگر می خواستند عمل کنند جانش در معرض خطر بود. هزار گونه خطر دیگر هست که محتاج به گفتن نیست.

بنابراین بزرگترین وظیفه ای که متوجه پرستار است از نقطه نظر اخلاق دقت در نظافت است. این وظیفه وجدانی را هر پرستاری باید در سایه نظافت فطری حفظ کند و الا به ظاهرسازی منظور به دست نمی آید.

پرستاری را دیدم از ترس دکتر دهنش را بسته بود اما پنس را با گوشه پیش بندش خشک کرد و به دست دکتر داد و با قیچی که ناخن گرفته بود گاز را قیچی کرد که روی زخم بگذارد. اینها همه از وظیفه يك پرستار نظیف خارج است. اگر نهایت دقت را مبذول ندارد، در نتیجه خودش زبان می بیند و به طبیب معالجتش خیانت کرده است و بار مسئولیت مریض همیشه به دوش او خواهد بود. يك شعر هست که می گوید:

هرگز نرسی به کعبه ای اعرابی این ره که تو می روی به ترکستان است
اگر پرستار هم نظافت و نظم و ترتیب را خوب حفظ نکند، این راهی که می رود غلط است و هرگز به کعبه مقصود نمی رسد.

برای دفعه آینده از شجاعت صحبت می شود.

درس اخلاق از نقطه نظر شجاعت

یکشنبه اول تیر ماه ۲۰

شجاعت یکی از صفات مخصوص ایرانیان قدیم بوده است. شجاعت اقسام دارد: شجاعت اخلاقی، شجاعت فکری، شجاعت عملی.

۱. شجاعت اخلاقی را کسانی دارند که در عقیده خود ثابت و در راه پایداری از روی عقیده از هیچ چیز پروا ندارند. اگر از روی عقیده جنایت کرده باشد کتمان نمی کند و راستگویی را مرام خودش می داند. به هر کاری اقدام کرد تکیه انجام آن را از روی صحت عمل به شجاعت اخلاقی خودش دانسته و از هیچ پیش آمد مشکلی ترسناک نیست. مثلاً: شما که خودتان را برای انجام این خدمت مقدس پرستاری حاضر کرد[اید] از هیچ چیز پروا ندارید. اگر با امراض مسری مواجه شدید، چون ایمان دارید به صحت عمل خودتان که رعایت حفظ بهداشتی را می دانید و می کنید، پس از میکروب، ویا، طاعون، سل، دیفتری، مخمک و غیره نمی ترسید. به علاوه، شما قادر متعال را ناظر و ناصر خودتان می دانید. نیت شما خالص است. شجاعت اخلاقی دارید. می فهمید که تماس با امراض مسری در مقابلش حفظ بهداشتی است و در این صورت به شما اثر نخواهد کرد. حالا می خواهم بفهمم که شجاعت اخلاقی برای شما دانش آموزان فن پرستاری چه قیمتی دارد؟

اگر شما این صفت مقدس «شجاعت اخلاقی» را نداشته باشید و ایمان کامل به خالق خودتان نداشته و از صحت عملتان مطمئن نباشید، وقتی خودتان را مقابل یک مریض کلرانی یا کلرمیتری دیدید، متصل آن بیچاره می کنید، متصل اسهال دارد، و شما باید با دستهای خودتان او را تمیز کنید. در فضایی که او استفراغ کرده، نفس بکشید. چه می کنید؟ دست و پای خودتان را گم می کنید و خودباختگی شما را دچار ضعف می کند و همان ضعف و ترس سبب گرفتاری شما می شود و در اینجا خودتان را به خطر نزدیک کرده اید و هم مریض بدبخت را به طور بایسته پرستاری نکرده اید.

شجاعت اخلاقی یک چیزی نیست که انسان آن را تحصیل و کسب کند، بلکه

شخص دانشمند این صفت را خود به خود باید تلقین کند. با توکل به خدا و خودش شجاعت و شهامت را برای خود صفت اصلی قرار بدهد. (حکایت وهایی و اعتضاد را بگویم.)^{۱۰}

۲. شجاعت فکری را کسی دارد که از چاره جویی باز نمی ماند. در هر حال و در هر پیش آمدی خودش را گم نکرده و کمیت فکرش لنگ نمی شود. به اصطلاح فکر مبتکر دارد. این قسم شجاعت هم برای شما شاگردان کلاس پرستاری بسیار لازم و مهم است.

مثلاً در موقع امتحان از شما يك سوالی می کنند که انتظار آن را نداشتید. فوراً باید حواستان را جمع کنید و در مغز خودتان کاوش کنید مطلب را خوب بفهمید. وقتی فهمیدید اگر جواب آن را کاملاً مطابق آن ندارید جواهی بجویند که با مقصود مطابقت کند. یعنی اگر می پرسند: هرگاه شریان بریده ای جلو خودتان دیدید چه می کنید؟ نگوید مریض را گذارده، عقب دکتر می گردم. بلکه هر جور کمکهایی که برای جلوگیری از رفتن خون باید بکنید می کنید و کس دیگر را به سراغ دکتر می فرستید.

یا اینکه، خودتان به يك مجنون حلت برخوردید که می زند، می شکنند. فوراً فکر خودتان را جمع کنید. اول به چه تدبیر او را در يك محل امن، دور از مردم، بگذارید و چه وسایلی برای ساکت کردن آن به دست توانید داشت. اگر يك کسی در مقابل شما غش کرد، باید در آن واحد حواستان را جمع کنید تا دسترسی به دکتر پیدا کنید برای تسکین حال او چه وسایل علمی و عملی یاد گرفته اید، همانها را مجرا کنید. اما اگر فکرتان قوی و شجاع نباشد، عارضه ناگهانی شما را مضطرب می کند. هرچه هم یاد گرفتید فراموش می کنید. یا آنکه به جای کامفر، که اغلب برای این طور مریضها خوب است، مثلاً کینین استعمال می کنید (که مکرر شده این خط را کرد [ه] اند و مریض رفته است.)

مخصوصاً ابتکار و شجاعت فکری برای کسی که سروکارش با طب و طبابت است از لوازم زندگی عملی او است. يك آدم بافکر پیش خدا و خلق برگزیده می شود و هرگز در نمی ماند. پروواندن فکر شجاع به دست خود انسان است. يك آدم بافکر از انجام هیچ کاری روگردان نیست. البته نمی گویم نخوانده ملا باشد و ننوشته مشاق. اما در مواقع تنگنایی رفع احتیاج می کند. ممکن است فن او تخت سفری دوختن نباشد، ولی در سفر تختش که پاره شد یا از هم در رفت، آدم بافکر خودش را وامانده نمی داند، به هر طوری هست پارگی را می دوزد و شکستگی را با میخ می کوید.

۱۰. بنگرید به «یادی از مرحوم دکتر اعتضاد قزوینی»، در همین بخش، صص ۵۸۶-۵۸۸.

۳. شجاعت عملی. شجاعت در عمل اقسام دارد. یکی را شجاع گویند که بیدرنگ به آبریلان سوار شده و به میدان جنگ هوایی می رود و مشغول عملیات جنگی می شود. کس دیگر شجاع است که در میان حریق آتش رفته، طفل بیگناهی را از خطر مرگ نجات می دهد. شجاع دیگری دست غریقی را از آب بیرون می بیند و خودش را برای نجات او به آب می اندازد. کس دیگر شجاعتش تا حدی است که بدون سابقه در مجمع عمومی می ایستد و نطق می کند.

این قبیل شجاعتها يك رفیق راه دیگر دارند که اسمش جرأت است. شجاعت و جرأت از هم جدا نیستند، ولی هر کدام به جای خودشان خاصیت مخصوص دارند. مثلاً شما که پرستار هستید ممکن است شجاعت داشته باشید که در مقابل يك مریض بی خون مشرف به مرگ حاضر بشوید به اندازه رفع احتیاج او از خون بدنتان با طیب خاطر در دسترس دکتر بگذارید. اما جرأت ندارید که خودتان عمل دکتر را انجام دهید. البته از این مثل کوتاه کوچک منظور مرا دریافتید. مقصودم این است که خیال نکنید کاری که از نقطه نظر علمی از شما ساخته نیست، بدان اقدام کنید و اسمش را شجاعت بگذارید.

شجاعت عملی فداکاری شخصی است که این فداکاری را تا حدی می شود کرد که از حدود شخص انسان خارج نشود. باز هم مثل دیگر می زنم. شخص شجاع می خواهد از ارتفاع چهار پنج متر پرش کند. اگر زیر پای او کسی نباشد به آسانی می تواند که شجاعت خود را به خرج بدهد. ولی اگر زیر پای او پر از جمعیت باشد البته بایستی که جرأت بروز شجاعت را نکند مبادا که سقوط آن گردن دیگری را بشکند. پس جرأت تا حدی عاقلتر از شجاعت است و در هر حال کمک شجاعت؛ مخصوصاً شما، که در قسمت طبابت هستید و برای آسایش عموم زحمت می کشید، بایستی شجاع با عقل و تدبیر باشید. اگر شنیدید سر خندق يك زخمی افتاده، شجاعت اخلاقی شما و شجاعت عملی شما، شما را با لوازم کار به بالین آن زخمی می کشد. اما شجاعت فکری و جرأت احتیاط کار شما به شما حکم می کند که تنها نروید و به فوریت وسایل تأمین خاطر را فراهم کرده، به کار اقدام می کنید. در میان زندگانی بسیار محقر و فقیرانه ای زن زائویی را می جوید که وضع حمل او بسیار مشکل است. بدون اسبابهای لازم با حضور دکتر این کار بر وفق مقصود انجام نمی شود. البته جرأت به شما اجازه نمی دهد که يك عملیات مشکلی را با نداشتن وسیله انجام دهید و با شجاعت فکری در صدد جمع آوری وسایل می شوید.

(از خودنمایی و حسادت صحبت کنم.)

درس اخلاق در کلاس پرستاری

یکشنبه ۱۵ تیرماه ۲۰

امروز صحبت از دو صفتی است که در هر وجودی رخنه کرد او را نابود می کند: خودنمایی و حسد.^{۱۱} این دو صفت کراراً در اشخاص توأم موجودند. تاکنون آنچه به عرض خانمها رساندم اخلاقی بود که باید داشته باشیم. اما موضوع امروز از دو صفت خانمانسوزی که نباید داشته باشیم.

مضرات این دو صفت را جدا جدا عرض می کنم و بعد قضاوت آن را به فکر خانمها وامی گذارم:

خودنمایی مثل وافور می نماید. اگر در وجود انسان ظاهر شد، مدام میل دارد آن را استعمال کند. چه چیزها را خودنمایی گویند؟

۱- به طور خلاصه، تمام کارهایی که اصل ندارد و ظاهرش درست است آن ظاهرسازی و خودنمایی است.

۲- کسی که يك لباس خوب درست می کند و میل دارد آن را نشان مردم بدهد خودنماست. شخصی که در صحبت کردن مربوط یا نامربوط سبقت بر دیگران می گیرد و مجال به کسی در سخن گفتن نمی دهد خودنماست. آدمی که در سر کلاس و امتحان به سؤالات دیگران جواب می دهد خودنماست. توی خیابان راه می رود طرز رفتار و حرکات خودش را به مردم نشان می دهد خودنماست. در صحبتها تصدیق پلاتصور می کند و به اصطلاح نخود هر آش می شود خودنماست.

این صفت مضراتش برای مردم عادی چه جور و برای پرستاران چه طور است؟ به مردم عادی دو جور ضرر می رساند. یکی راجع به خودشان و یکی راجع به مردم است. ولی مردم چندان ضرری از اشخاص خودنما تحمل نمی کنند، چونکه بعد از مدتی از خودنما خسته می شوند و خودشان را از او دور می گیرند. اما خودش، همان طور که عرض کردم، تمام وقت منقلب است که به چه نحوی خودنمایی کند و اغلب این خودنمایی کاملاً به ضررشان تمام می شود. يك خانم خودنمایی را دیدم، در فاتحه خوانی پدرش يك پیراهن مشکی از پارچه های دانتل پوشیده بود و می خواست آن را به مردم نشان بدهد که مثلاً پارچه زرعی ۷۰ ریال است. رفته بود بالای يك پایه چراغ برق ایستاده که از پایین روشنایی چراغ دانتل بودن پارچه خوب نمایان باشد و تقریباً

۱۱- در اصل دو خط زیر این عبارت کشیده شده است.

چهار ساعت سر پا ایستاد. این خانم قدش کوتاه است و سفارش می دهد چهار سانتیم کفش پاشنه بلندتر از معمول برای او بدوزند که قدش بلند بشود و همان روز عزای پدرش وقتی مردم رفتند و نشست گفت آخ پاهام خورد شدا
 همین شخص وقتی يك خانم بلندقد را می بیند از حسد می خواهد بترکد. چونکه تیر خودنمایی او به سنگ می خورد. در مقابل يك خانم قدبلند نمی تواند عرض اندام کند. همین جا است که حسادت تولید می شود و يك جهنم برای وجود شخص در خود شخص برپا می گردد. آدم خودنما هرگز دوست فهمیده دانشمند ندارد، چونکه دانشمندان از او گریزانند. این ضررها و خیلی دیگر از ضررها برای اشخاص عادی است. اما برای پرستاران ضرر صفت خودنمایی به خودشان می خورد و به مریضها و مسئولیت این کار بسیار بزرگ است. يك پرستار باید از آنچه تصور می شود ساده تر باشد. یعنی هر کس که از معلومات بهره مند بود از صفت خودنمایی می پرهیزد. يك پرستار بی آرایش در قید تمیزی است نه در قید خودآرایی. آراسته بودن او به عملش در قسمت پرستاری است نه قسمت خودنمایی. بعضی از خانمهای پرستار را دیدم که مریضهای مرد را بهتر پرستاری می کنند تا زنها را و در مقابل مردها يك جور خودنماییها می کنند که حقیقتاً عالم انسانیت از رفتار آنها منزجر می شود. خانم پرستار يك ساعت وقت گرفتن تب مریض، دادن دوی مریض را عقب می اندازد که توالت نکرده به اطاق مریضهای مرد نرود. اما با دست نشسته زخم مریض زن را پانسمان می کند. برای اینکه زیاد خسته تان نکرده باشم، يك اشعاری مال برادرم است در خصوص خودنمایی برایتان می خوانم:

بشنو ز من این حدیث دلکش	ای دختر دوره طلائی
يك غنچه ز بوستان بینش	ای لؤلؤ چهر آشنائی
با زن، زن باش و مرد با مرد	خواهی اگر از بدی رهائی
نقص است که شخص پاک طینت	افتد به مغاک خودنمائی
صورت سازی کند به صورت	در طینت زشت خودنمائی
روح ادب و روان دانش	اینست بهشت آفرینش

یعنی دولت آبادی

حالا در خصوص حسد کمی به عرضتان می رسانم:

صفت حسد که در وجود هر کس هست، تنها شدت و ضعف دارد و ضعیف و قوی کردن آن به دست خود انسان است.

همان طور که اشاره کردم، اغلب حسادتهای غلیظ پیش اشخاص خودپرست و خودنما به وجود می آید. چونکه آرزوی شان این است که مورد توجه بشوند، و البته

مورد توجه شدن منحصر به فرد بودن لازم دارد یا کمیاب بودن. اگر کسی میل دارد از هر جهت به دیگران برتری داشته باشد تا طرف توجه مردم بشود، وقتی می بیند يك نفر دیگر از هر جهت یا از بعضی جهات به او برتری دارد البته راضی نیست و حسود می شود. آن حسد باعث همه جور زحمت او می شود، بلکه خودش مدام در آتش حسد خود می سوزد. همان حسد تولید بغض می کند و رفته رفته سبب دشمنی بزرگی میان او و کسانی که به او رجحان دارند می شود و گاهی حسادت کار را به قتل می رساند. باز در این معامله فکر حال پرستار را می کنم. اگر خدای نخواستہ مبتلا به مرض حسد باشد چه قدر کار او نقص دارد و بیچاره مرضیایی که به دست این قبیل پرستارها دچار باشند.

خانم پرستار خودنما و خودپسند رقیبی برای خودش در مریضخانه پیدا می کند و کم کم رقابت مبدل به دشمنی می شود و برای از میدان به در کردن رقیب، صفت حسد او را وادار به جنایت می کند. چه بسا اتفاق افتاده که شخص حسود شرافت، انسانیت و وجدان را زیر پا گذاشته و مرتکب اعمال زشتی شده که جان خودش را روی آن کار داده است. بله، از همه صفت‌های بد بیشتر از هر صفتی حسد می تواند وجدان را فراموش کند و هر وقت وجدان بخواهد در مقابل آدم حسود عرض اندام کند با حربه قوی حسد حق‌هایی برای خود قائل می شود و به خیال خود وجدانش را ساکت می کند. شما خوب می دانید فن مبارک پرستاری سروکارش تمام با وجدان است. آدم وجدان شناس باید قدم‌های تند برای تصفیه اخلاق بردارد. از تظاهر و خودنمایی که مولد حسد هستند دوری کند. سادگی و سلامت نفس را پیشه خود کند. از تأثیر اعمال و رفتار زشت بترسد و همیشه خودش را مریی خود کند. کلاهش را قاضی کند و معایب اخلاقی اش را رفع کند. دانشمندی می گفت من معتقدم به مکافات زمانه و اگر وقتی آسیبی به من می رسد کاوش می کردم که چه کاری کرده ام که این مکافاتم بود و بالاخره می جستم چیزی را که آن سبب شده است که من مستوجب این زحمت و رنج بوده ام. حتی آنکه يك کلمه با کسی بدون جهت بلند حرف زده باشم و یا ادای وظیفه نکرده باشم. حتماً مجازاتم را از زمانه می دیدم و همان سرمشق بود که در آینده بیشتر ملاحظه کنم و در نتیجه می رسیدم به تهذیب اخلاق خودم و این را طرف می دانستم و هر وقت به من آسیبی می رسید شکر می کردم که باز يك مرحله دیگر به تأدیب رسیده ام. بله، این است رویه دانشمندان برای تصفیه اخلاق خود. طفل از پانزده سال که گذشت باید خودش خودش را تربیت کند. البته اثری در گفتن است که در نگفتن نیست؛ اما گفتنیها برای اشخاص سالمند تذکر است، ولی چیزی که از آن می شود ثمر گرفت خواستن شخص برای اصلاح خود است.

وقت شناسی و تنبلی صحبت کنم^{۱۲} برای آینده. راجع به غلط خواندن شاگردان در حضور شاه صحبت کنم - خیر مقدم -

دو نوشته زیر روی کاغذ کانون بانوان که تاریخ چاپی ۱۳۳ دارد نوشته شده است. ولی هیچ کدام تاریخ دقیق تر ندارد.

کانون بانوان
ایران - تهران

مقام منیع وزارت دادگستری

محترما به عرض عالی می رساند بانویمانی - طاهرخانی - اهل دهات قزوین، نامه پیوست را به کانون بانوان نوشته و در کانون متحصن است. چونکه ماده ۳ اساسنامه کانون چنین می نویسد:

«ایجاد مؤسسات خیریه کانون، برای امداد به مادران بی بضاعت و اطفال بی سرپرست» بنابراین، کانون بانوان وظیفه دار است اگر چنین زنی پناهنده شد در کار او اقدام کند. لذا شرح حال او را به عرض مقام وزارت می رساند و استدعای توجه مخصوص دارد. این زن جوان بی سرپرست نه تنها برای بدبختی خود، بلکه برای اطفال معصومش در عذاب می باشد. با تقدیم احترامات شایسته

[کپیة نامه پیوست در اوراق نیست.]

۱۲ - در اصل دو خط زیر این قسمت از جمله کشیده شده است.